

به تسلط رفت و اندرون حرم سرایش در حجره تنگ و تاریک دیده بنجان مسطور فرمود ای متور
 هر چه که داری به بهادر سپرده صلح کن با فقط قلعه ترا با و نمیدهم بجز دستم چینی ارشاد مژ شد
 خان مزبور دل از دست داده میان استقامت خود به کنگه بهیبت شکسته دیوان خود را
 مع تحالیف و سامان ضیافت بحضور روانه کرده التماس فرود آمدن نمود و ارسال نقد زر
 بر حسب مقدار خود و نفیذ اقرار داد و نواب نظر عنایت و پرورش و نگاه ترحم خداوندی
 میندول حال آن دولت مند قدیم داشته التماسش بجزیر قبول در آورده غربی قلعه بر کنار
 جوی تنگ به در اعلام و خیام خاص نصب کنانیده داخل خیمه گردید اما تا ایصال زر
 دیوانش را رخصت و تسلط نفرمود پس فرمای آن روز در عوض پنج لک روپیه نقد و بیس
 فرستاده به سخنان چرب و شیرین اظهار دوستی و هواخواهی نموده از دست قهر نواب
 و ارست چون نواب بهادر را بند و بست دیگر با مطلوب خاطر هایون بود و مبلغ مذکور
 گرفته روز دیگر از آنجا کوچیده از راه پستی گنده و پندی گنده و کپتال حدود بلاری را به این
 اراده که پالیکار آنجا را زیر ساخته قلعه اش را مخرسازد جرات جهان کشائی خود در دل بست
 جنگ ناظم دهرتی که او خفیه همراه او در ساخته ترغیب تاراجی تعلقات سرکار خدا دایمی نمود
 اندازد و مضر بخیام و اعلام نصرت انجام عسکر فرموده در ظاهر بهانه آتش فرودش در
 دیهات قلمرو ای درک و انموده رسالدم مردم بار و پیاده را فرمان داد تا سرداران بهیست
 بترو دشایان سیه با پیش رانده به شکست حصار پائین و کشایش و تسلط کوهی بهمت
 گذاشتند و بعضی بسیت روز بروز گوشه پائین قلعه را که ایسان رویه واقع است بر پیش
 کلوه های آتواب بخته شبی حمل نمودند اما تا یک محصور مردانه کوشیده بهیچ روهر اس ابدل
 راه نداد و بدفع حمل پر داخته کامیاب بر آمد نواب از جراتش بهم بر آمده اتواب کلان

نیرد امن کوه شمالی قایم کرده بشکست حصار کوه فرمان داد تا متکفلان مهاجرت ملک گیری
 چند سنگ کلان از توپ بمجل زمانه نایک پراپند بظهور این حال زمان علاقه اش
 فریاد بر آورده استبداد و اصرار این معنی نمودند که بطور از نواب بهادر راه مصالحه میاید و
 هر قدر زر که او میخواهد بسیار اگر آنقدر زرموجودنداری همه زیورهای گران بهائے ما
 می سپاریم عیاذاً بالله چونکه او قلعه تسخیر کند عصمت و ناموس من سلامت نخواهد ماند پس
 نایک تشویشی پیدا کرده پیام صلح با ایصال دو لک روپیه فرستاده داخل سلسله زنجبار
 خوابان کردید در آن اشنا منہیان اخبار بسامع اجلال رسانیدند که تا تیار مرهٹہ ناظم مرج
 باغوامی گویند راوین امرت را و حاکم چند کڈہ بعزم خرابی تعلقات ضبط سرکار خلد و
 فوج کشی نموده ہنگامہ آرائی اطراف بادامی و دہار و است چون نواب را بند نسبت
 آن ضلع و گوشمال مرهٹہ ضرورتا داده بود التماس پیکار فریبور را با جابت مقرون ساخت
 دو لک روپیه نقد از گرفته اخبار نویسی در اینجا گذاشته پیشتر نہضت فرموده از گھاٹ
 کرکنا تندی تنگ بہدر عبور کرده بکوچہای دراز بنکا پور رسیدہ بود کہ غنیمت از بیچار
 نواب آگہی یافتہ از ترس دستبر دغانیان لشکرش ہوشم ہواس باخته ناکام راہ چلی کرد نواب
 از اینجا مرحبت کرده بسا و نور آمد حکیم خان استقبال کرده دولتخواہی خود ظاہر ساختہ خرج
 دوروزہ لشکر نواب کہ مبلغ یک لک و سی و پنج ہزار روپیه مقرر شدند گذرانیدہ فارغ گشت
 پس از اینجا بطرف سری ہٹی و دولہ کنگیری گذشتہ و پیش کش شایان از پیکاران آن سمت
 گرفت بہ بیابان عرف آنی کڈہ خیر و خراگہ بسیار است و مہراجہ حاکم آنجا را بلا قاصد یاد فرمود
 از اینجا کہ حکام آنجا از اولاد کشن راج و رام راج چہتری اند و کبھی سلام منی کردند و در ایام سلف
 ہمہ ملک کرنا گین و کن بلکہ از حصار طیبوار تا کنار جوی نربازیر حکم خود ہاد شستند آخر دولت

رام راج از دست سعی موکب داران بادشاہان اسلام یعنی قطب شاہ و عادل شاہ و نظام شاہ
 در نواح نیال کوٹہ کہ برکنار این طرف جوی کشنا واقع است در سن نہصد و ہفتاد و دو ہجری
 ساخت و تاراج کشتہ چنانچہ مرد رام راج روز آدینہ تانیخ اوست سلطان عالم گیر در عہد فرزانہ
 خود سہ محل یعنی حویلی آنی کنڈی و دروچی و کنگاوتی بصرف مایحتاج و ابستگان ایشان
 گذاشتہ بود چنانچہ رقم سطور مفصل حقیقت عروج و نزول دولت حکام مذکور در کتاب
 تذکرۃ البلاد و الحکام ظاہر ساختہ در النول او خود را کسمنہ سخت و امنودہ پس خود را مع چیزی
 سامان نذر و لک و پیہ فرستادہ امان خواست نواب بر عہد کی جد و ابائش نظر غور فرمودہ بجانی
 پیش کش پر داخت از حضور خلعت بجالی محالاش عنایت کردہ از راہ بہرین ہلی و جب بریلہ
 بنواح چیتیل درگ سید پالیکار آنجا بہ بیم تاخت و تاراج ملک فخرابی دولت خود وکیل را با سہ
 لک و پیہ بحضور فرستاد و فرودیت خود ظاہر ساختہ مطیع و منقاد شد نواب مبلغ مذکور گرفتہ بہ بند
 و نصاب اورار ہنہامی فرمودہ اجبار نویسن واقعہ نگار و انا را بدار المقرش و انہ فرمودہ از راہ
 بوگا پٹن سواد ہا گل واری را محل نزول رایات ظفر آیات گردانید و با حضار پالیکار آنجا
 کہ بار ہا اوصاف نادانیش لسمع شریف رسیدہ بود حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت
 مخفی مانند کہ پالیکار مذکور بے ریب او عقل دانش بے بہرہ و از شعور معرا وافیونی بود ہمہ
 محاصل تعلقہ خود در خریدی افیون صرف می کرد اکثر اوقات بر بالا خانہ سوار شدہ
 تماشا و نظارہ کوہ و دشت می نمود چونکہ در بروی قلعہ ہا گل واری تالابی پر آب و کوہ چہ
 آن طرف تالاب است از کابل پر و از خود می پرسید کہ برابر آن کوہ چہ افیون خالص و بیشتر
 آب تالاب اگر شیر بہر سد مردم در چند روز تمام خواہ خورد او می گفت البتہ یک ماہ صرف
 خواہ شد او جواب میداد شاید کہ آدم مثل عصفور است کہ قدری قدری بخورد

و قطره قطره بنوشد اگر کسی در هفته این همه فروردین همین مرد کار است چون بالیدن ندان
 و شستن و صبحی بنشیند بعد دوپهروز تا هم لیسراولی دیگر کارکنان فراغت حاصل می کرد
 غذایش اکثر اوقات شیربرنج مقرر بود پس نش ازغذیه اش پزاینده پرستاری برایش
 می فرستاد چون پرستار سر و باز و لیش از دست خود بزور جنبانیده می گفت که طعام
 تیار شده است آن وقت برخاسته اندرون محل زمانه میرفت و طعام منجور و بانچه بجا
 یک تیر و تفنگ بیرون آبادی احداث کرده بود لیسراولی بانچه اگر دل میخواست یک هفته
 مستعد می می نمود و به سزاولی کار پرداز سیاه میخرامید بعد یک دو ساعت از روی سپید
 چند فرزند که ما از خانه نقل کرده باز بچند روز مجمل خاص خواهم رسید او می گفت البته
 به قطع دو سه منزل اه فایز خانه خواهم شد خندان جواب می داد که ما کبوتر نه ایم باید من
 سرعت پر پرواز کشایم غرض از کار حاقش بیشتر است که در حیطه بیان نمی گنجد چون
 آن نادان محض حسب کرم بهره یاب حضور گردید نواب از ناصیه جالش آنار حاق آشکار
 ملاحظه فرموده پیش خواند و بزبان مبارک پرسید که چه حقیقت است و چه نذر حضور
 آوردی او دست بسته عرض کرد باقبال هایلون فال غمیر از دو سه من افیون خالص
 تو شکمته مهتیا و دو صد ماده گاؤ پر شیر هیچ موجود ندارم قدری زیور و زر و نقره بر بدن کنیز
 حاضر است اگر منظور باشی ندر می گذارم نواب بر سخنان بیوده اش بی اختیار خندیده
 کرد و بیی بصرف مایحتاجش بر او بجال داشته امینی را برای بند و بست آعلقه گماشت

به دار السلطنت پٹن معاودت فرمودی

ذکر ادای مراسم نیت شادیهایی کتخ رانی صاحبزاده و الاقد
 و دیگر صبیبه های شهباز صاحب یعنی برادرزادان خود بدولت

و صبیه مرضیه در سن یک هزار و یکصد و شصت و پنج هجری آنکه

چون نواب بهادر از جنگ انگریز و بند و بست پالیکار و غیره فراغت حاصل ساخت
منظور منصور بهار السلطنت رسید رای جهان کشای در ادای رسومات تهنیت سمات
شادیهما می گنجزالی صاحبزاده و صاحبزادیان اقتضای فرمود تا برای شیو سلطان صبیه
امام صاحب بخش نایطه مرحوم را که از ارکاٹ آورده بود بخوانش و رعیت خود خواستگاری
نموده اسباب طوی میا ساخت اما مستورات تقی عصمت و عفت نواب یعنی والد
ماجد صاحبزاده و اهلیه مرضیه حیدر صاحب کلان صبیه نامزده را قبول نموده حسب
استرضای خاطر نوشته و اهل قبیله رقیه بانو صبیه لالی میان شیبه چه کولی را که همیشه
حقیقه برهان الدین سپه سالاری شد مقرر کردند نواب از این معنی رنجید و خاطر
شده فرمان داد که در یک شب بهر در وجه عصمت موجه عقد موصلت و مناکحت مستحکم
ساخته پیوند معنوی بخشند تا متکفلان امور طوی شادیا نه طرب و کوس دل سانهنیت
از هر دو جانب نواخته بزم شادی ترتیب دهند و مراسم سور و سرور بطور اهل کون طرز
دولتمندان و شان خسروانه پرداختند که قریب یک ماه کوچید و بازار شهر چون مجله عروسی
و داماد آراسته شده صلامی طرب و جشن بهایون با طراف امم شایع گشته و محفل عشرت
مشاکل یا ساز و سامان خوش ملی چنان مهیا گردید که همه وادانی و اقاصی چه از ملازمان
و خوش باشان دست از انواع اغذیه و اشربه تر و خشک نساختند و سرداران لشکر
و دلیران خاص پایگاه و اهل کاروان و رقاصان تا بهید طلعت چون عروس و داماد بوسهها
از نگارنگ خار حسرت در چشم رنگ آمیزی گلزار همیشه بهار شکسته سرخرو شدند و به
بخششهای در گوهر محتاجان و مسکینان جهان از آرزوی نیاز داری مستغنی گردیدند

پس بساعت سعید و زمان حمید بعد شب گشت نوشته را اول بر در خانه نایب برده از
خطبه خوانی نکاح و دیگر مراسم فراغت حاصل ساختند و دیگر باره نوشته را سوار کرده بر در باوقا
لاله میان حاضر نمودند تا تمامی مستورات محل خاص نواب و جمیع اقارب جمع شده اجازت
خطبه خوانی نکاح داده رسومات جلوه و غیره بر حسب خاطر خواه خود بوسیله مشاطه بلند
رتبه ادا ساخته هر ماه را قران سعید بخشیدند الحق طرز اکثر زنان و مردان است
که بی بی قوم خود را اگر چه غریب الدیار و مفلوک باشد عزت و وقار می بخشند و ابانت
قوم اجنبی با وصف اشرافیت و صحیح نسبیش بر فرو کنایه ادا می کنند بالغرض چون
از رسوم سیمت و تهنیت فارغ گشتند هر دو زوجه ناموس متوجه راجل محلسرای
صاحبزاده و الا شوکت نموده آسودند من بعد نواب صمیمین شهر باز صاحب مرحوم
که بعد ترقی دولت نواب بهادر صاحب موصوف خانه نشین بود از مرض جسمانی در
کولار انتقال نموده بود و دست و دختر و یک پسر عبد القادر نامی داشت و او نوجوان
جنگ انوئی از گلزاره توپ خصم شهید شد و دختر کلان را که از لطن بی بی قوم خود بود
حین حیات پدر به لاله میان نامزد کرده شد ازین سبب خوشدامن نام حقیقی صاحبزاده
گشته بود و دو دختر از زوجه قوم اجنبی ناکتخدا بودند بایکی تربیت علی خان نایب را
شرف مناکحت بخشید و ثانی را الیمین صاحب بن یعقوب صاحب جمعدار که عمره از
اهل دکن بود عقد موصلت بر آئین دکنیان و طرز دولت مند آن بر بسته فارغ گردید
سپس آن اخلاق پاکیزه و گفتار و رفتار شایسته و صلاحیت حال و مال حافظ
سید علی خلف شاه صاحب کهنی که صاحب موصوف صاحب الوقت نواب
بود و بوکالت حیدر آ باد رفت سوال و جواب مصالحت و ضوابط اتحاد و مصداق

فیما بین ناظم حیدرآباد و نواب و الاثر ادرست و محکم ساخته بلا اطلاع ناظم آنجا و
 اعیان دولتش بحسن کارروائی خود بسبب شایان دولت و اثبات ثروت
 و جواهرات گران قیمت خرید کرده ترسیل داشت و بسیاری مرد باجرت و مامور را
 فراهم کرده بحضور فرستاده مقبول منظور نظر او رفته بود پسندیده باز دو واج صبیح
 خاص خود شرف مناسبت بخشیده سر فرزندارین فرمود چون در عرصه یکسال ازین کار با
 فراغت دست داد در انتظام امور مملکت و تمام دولت مامور و مفید شده شکر خدایت
 و انصاف را بر جانب ناحیه و آن گردانیده تا هر جا زد می و راهزنی و آنچه با و کرده بر دست
 پیدا آورده باشد به سیاست رسانیده هر کجا که پناهی و ظلم و ستم ارتفاع باید نمودم
 گردانند چونکه خاطر خطیر از نظم و نسق امور سلطنت فارغ گردید معتمدان را با یالت و ضبط
 تعلقات منصوب گردانیده در گرد آرد می اسباب شکوه و صولت و سپاه رستم نهاد
 و اسفند یار نسب صرف اوقات می نمود چنانچه در کمتر مدت مردان جریح از هر فرقی و اهل
 هنر را زیر ظل رایت نظر آیت جمع ساخته سوداگران و کار دانیان اقالیم و ولایات را قونان
 مع مساعد فرستاده بسته از قسم پارچهائی نفیس و طویل و طویل را سان عراق و مان
 گروه گروه دلیران ایران و توران طلبیده شسته بزرگبختی هم را نام خود کرد و شجاعان چپش
 چالاک را بترتیب شکر نامزد فرمود قریب و هزار جوایس و سوانح نگاران با تدبیر و اطراف
 ولایات و نواحی ممالک محروسه بلکه در حیدرآباد و پونه چنای پش و در دهل و بنگاله و ایران و توران
 و کابل برگماشته اخبارات واقعی می طلبید و بگوش سراپا هوش می شنید خصوصاً در هر
 تعلقه پالی کار بلج گذار خود که هرگز از ایشان خاطر جمع نداشت جا سوسان و خفیه
 نویسان یک ابر دیگری تعیین کرده کیفیت ذره بذر و حقیقت نامی فصلی طلبید و الا

حرب ضرب یعنی توپ بندوق از بنادر فراسیس و لنذیر و پریس مع دیگر سامان ولایت

آزنگ لکو که از خرچ کرده فراهم می ساخت

ذکر فوج کشتی تاتیامر هبشه ناظم مرج و گویند راو بن امرت راو و سبور او
کهما تکیه غیره سران مرهشه بغرم تسخیر خرابی ممالک محروسه نواب بهادر
از طرف پونه و تا ختن ابراهیم خان دهنوسا بهمین عزم از جانب حیدرآباد
و اسیر و دستگیر شدن سران مرهشه بدست غازیان لشکر نواب و
ناکام رفتن دهنوسا و تسخیر کردن نواب بلاری را که در سن یک هزار و
یکصد و هشتاد و هفت هجری رو داده آنکه

چون نواب بهادر در پٹن چند می به بند و بست خود و گرد آوری لشکر و سامان جنگی مأمور
بود بهالت جنگ ناظم دهنوی و مراد او فتنه باز با هم موافقت کرده خطوط بناظم حیدرآباد
و کار پرداز پونه متضمن و آنه کردن افواج درین ملک و استیصال همال عظمی و اقبال نواب
که ترقی جبهه و پیش رابقیین موجب قبول دولت خود میدانستند ترقیم و تبلیغ داشته منتظر
وقت بودند اگر چه نواب بر فتنه انگیزی آن بدکیشان و قوت تمام داشت اما قبل از
وقوع واقعه مزاحم احوال حدی شدن شایان بهمت الانهت و مناسب ای جهاتکشی
دشمن گزای خود ندیده در ظاهر چون غزال گوش انداز سکوت مزید لیکن مانند پلنگ شکارگیر
مستعد فرصت مید بود که ناگاه قاصدان اطراف ساحل جوی تنگ بهدر امتوا خبر
رسانیدند که ناظم مرج باز چند سرداران مرهشه را با خود متفق ساخته شورش افزای نواح
بادامی و دهار و است اگر چه کار پرداز پونه بر این معنی راضی نیست اما او خود بخیا

خود پسندی گردن نخوت و پوچ برافراشته عازم این حد و گذشت و ناظم حیدر آباد بر حسب
 استدعای ناظم آدهونی و حاکم گنتی ابراهیم خان دهنوسار که در سپاه گری دم انا و لایعی
 میزند و بر آراستگی فوج و توپخانه خود می نازد بوفور سامان محاربه روانه این طرف نموده است که
 او چون پیل بدست خرطوم جرات خود را از ساخته می رسد و ناظم آدهونی لشکر خود را تسخیر
 بلاری فرستاده چنانچه صف در جنگ سپه سالار شرف موسی لالی فرانسس که رستم جنگ خطا
 دارد و بجای حصره اش همت گماشته کوشش می نمایند و نایک محضوم مردانه و ارسعی جمیل در دفع
 خصم بطور نیرسانید تا نواب بهادر محمد علی شیخ را به پنج هزار مردم پار حصار و هفت هزار سوار
 خونخوار مع فوج باجی را و بدفع خصم سرکش نامزد و بطرف دمار و افسر موده پیشتر کو چانیده چون
 سردار شیخ بر سبیل بلغار بعرضه پانزده روز فایز دمار و اگردید شمالی قلعه میدان وسیع و
 نهری خشک مناسب فرودگاه لشکر نصرت ماشر دیده نهر مذکور برود داده اعلام ظفر انجام
 نصب می کنانید و هنوز خیمه ها نه ستاده و بار از پشت گاوان و شتران میدان بر زمین افتاد
 که سران خصم که در آن روز عید و سهره بود برای بازی و تماشا سازی و اسب تازی نیر
 به اراده فرود آمدن در همون میدان که پیش از دور روز از شیران جهانگیر خالی دیده بودند
 بجمع لشکر و سامان خود برخاسته شده جوق جوق از فرودگاه خود می رسیدند لشکر
 سالار شیخ را که اندک نماند و او و او شان قریب ستمی هزار سوار و بیست هزار پیاده با شاتر و
 ضرب توپ بودند در حساب خود بجوی دز گرفته جمله یکبار یعنی سران و سپاه حاکم کرده
 در تاختند شیخ مذکور چاکلی تمام بکار برده و توپخانه پیش رو گذاشته صفوف تفنگی
 بدست راست با تانیا از آنش نشان را قایم کرده بود چون که اهل غنیمت مانند
 تیر و تفنگ جرات سبقت کردند یکبار توپها را که از گلوله های آن

آتش فروزی داشت متواتر سرگرد و شلکهای بنا دلق بقواعد درست زده همچو سنابل
 گندم و جوار که بعد ویر و منتشر بر زمین می اندازند لشکریان غنیم را بر زمین عدم انداختند
 و از عقب آنها سواران خونخوار دست و بازوی شجاعت کشاده به نعرهای نصر من الله و فتح
 قریب بر سر مقهوران خاک مذلت پختند و بانداران از یک طرف آتش فتنه افروختند
 خانههای اهل بیرش را چون چوبهای خشک در غنور غارت سوختند القصد فرعی بر لشکر
 غنیم چون روز قیامت شوم آمده تاتیامر که مرد جسم بود بعد از شلکهای توپ بندوق
 از پا در آمد یعنی از ان از پا پس بر زمین افتاده جبین خجالت نامردی بجا کتضرع میآید
 و دیگر سران بی حمیت که از بیچیدن دود توپ تفنگ آه سلامت از ان معرکه گاه
 مرد آزما می گم کرده از درختندگیهای برق شمشیر شمشیر باز تار یکی چشم بصیرت فرست
 آنها در افتاده و بی پر تاب نیزه و ناچج گویال تاز دیده عقل و پوش دوخته شده بود پس
 مجروحان بر کشیده بر تن های سلامت خود با امید جان بر شدن راست کرده آه زنان
 بر خاک می غلطیدند قزاقان منصور بر حسب خاطر خواه دست یغما کشاده هر چه که خواستند
 بر داشتند سپه دار شجاع بر این فتح غیبی که غیر مترصد بود و سجدات شکر بدر گاه فتح بخش
 حقیقه مو و اساخته دو گانه شکرانه گذارد و تمامی سران را کرده دوازده کس و سر گروه
 او شان تاتیامر بود کشان کشان آورده در خیمه علییه بجای فطان با اعتبار سپه در خیمه فیلان
 و دختران و سپان مع دیگر سامان غنیمت آن جماعت که پیش از حساب قیاس به دست شده
 بود نصف به سلی داران دلیر که در آن معرکه گاه جان بازی به عمل آورده بودند و بقرای همراهی
 خود که در سفر و حضر جمیل پنجاه فقیر بر دروازه آن سخی حاضر می بودند یک یک بخشید و زنان
 اسیران آن قوم را به جبار لشکر اهل اسلام از انی داشته همون میدان نصرت

تو امان محفل نزول آیات نظر آیات گردانیده فایز گشت و فریاد داشت نصف حساب
 عنایم و اسامی سران اسیر مع عرضی مبارکباد فتح غلبی بحضور وانه داشت چون نواب مضمون
 عرضی دولتخواه شجاع و افراد حساب استماع فرمود بنحویست سر مجلس پان تحسین بر کار دانی و جبرائیل
 کشاده همون ساعت یکصد و بیست پنج ضرب توپ شکرانه فتح و نصرت سر کنایند و شاد یانه
 بشارت بروی جهان نواخت و شجاع موصوف را به تشریف شایانه و کمر صبح و سپه با زین
 زین سرافراز ساخت علم قدر و اعتبارش بر جمیع خوانین و عهده داران با تمکین برافروخت

از قرآن فزون پاکه خستش | بتعظیم و تجلیل بنواختش

دران آشنا و اقوه نگار رای درگ مگر عرضی بحضور گذرانید که سپه سالار بسالت جنگ مفتوح
 کوه بلاری اگر چه از سه ماه سعی نماید اما کاری نکشود و نایک محصور بار با بزور چال شبنون
 زده اکثر سپاه مغول را ته تیغ کشیده و دهنوسا با لشکر نکبت اثر خود سمت کنگیری و کوهل
 رسیده است لندار عالی ای این ضلع از جور و شتمش خالیف و بهر اسان اند نواب مجید استماع
 مضمون عرضیش سالار شجاع را با نقاب گهونسا مخاطب ساخته عنایت نامه تاکید چنان
 ترقیم فرمود که آن شجاعت منش را بخطاب گهونسا سرفراز ساخته بدفع شورش دهنوسا مقرر
 فرمودیم باید که زود تر بر سرش رسیده چنانکه باید و شاید بگو شمال و پرداز دانشاء الله کما
 ما هم از راه رای درگ چون مرگ مفاجات بر سر آن اجل رسیده میرسیم و اسیران را روانه حضور
 سازد بدست شجاع مجید دریافت مضمون عنایت نامه و الا با فوج ظفر موج خود آماده جنگ شده
 بگوچهای دلاز طرف لشکر دهنوسا در تاخت و اسباب عنایم مع اسیران حسب حکم حضور
 بیدر قه هزار جوان بار و دویزار پیاده روانه پهن ساخت نواب خود بدولت از در السلطنت
 پهن کوچیده بصوب رتن گیری نزول جلال فرموده بهیر و بگناه و گران است با عساکر و یونجا

قاعه شکن متعین نیرنیا مصدق تو شکنجانه که او از همون وقت سردار پیر مقرر گشت ساخته با سواران
 اسپ قمچی و مردم بار و پیاده جریده با توشه خوراک چهار وقت چنان در ناخت که دو شب و دو
 روز راه کوه و جنگل طی کرده شب سوم چون تیر همدت بر سر لشکر بسالت جنگ نازل گردید
 بهادران قومی باز و حسب فرمان و الا نشان از اطراف حمله صفت شکن کرده بر زیش بان
 و تیر و تفنگ جگر سوز و خدنگ سینه دوز و شتر نال جان پامال و مار تیرگی از روزگار آن عجت
 بر آوردند پس سوار و پیاده و سردار و سپاهی لشکر مغول که چون عقد ثریا هیت مجموعی داشته
 از چنین و ادات بلای ناگهانی و قهر آسمانی بی خبر بودند ناگاه همچو بیات الغش از هم تفرق گردید
 بعضی دست مالان بعضی چشم مالان اکثر ایشان سر کوبان و آه زنان پای گریز فرستادند و گروه
 کرده آنها بر همون بستر خواب ناگامی دست و پا زده شربت شمشیر خونخوار این شیر دل سیری
 نوشیده در از خو اییدند و سپهر سردار لشکر بختور روز پنجم برهنه پانفتان و خیران خود را
 در گروه موسی لالی که به نسبت آنها صورت اجتماعی داشت رسانیده از جان امان یافت
 تا فرامیس مذکور که همت بر میان جرات جست بسته لقبیه الشیف مردم خود را مع چند سوار
 کاظم خانی فراهم ساخته بقواعد درست نصف زده دو توپ جلوی پیش و عقب گذاشته
 شبها شب راه آدهونی طی نمود جمیع اسباب لشکرش چه از اعلام و خیام حتی که اثاث فوج
 مغول همه دست شمشیر زنان و عد و سوزان نواب بهادر شدند چون صدایای کوس فتح
 و نصرت و طنبو ظرف و تیر بیای بشارت و شادریانه شادمانی بگوش فلک رسیدن نایک اعلام
 هر اس میقیاس مستولی گردید مشعلها و قهاب با فروخته کس فرستاده خبر طلبید هر گاه یک
 یلغار کردن نوابی در هم شکستن لشکر مغول را اگر بی یافت عاقبت کار خود نیکونه انگاشت
 از حمله شیرانه نواب بر خود چون بید از زبیده حواس نشیری و همت مردانگی در باختن مع محل زمانه

و چند رفق با چیزی خزان و جواهر گران بها از عقب کوه فرود آمد و شبگیر یازده از راه کوه و
 دشت سمت بجا پورشتافت که تا زمان حال سرش به دست کس نشد و همه سامان را جلی و
 اثاثه خانگی و آلات محاربه و نوبت نقاره که فراهم ساخته نایکان سابق بود بملازمان الا که شت
 نواب بهادر باین فتح خوشدل شده تمانه معقول در قلعه گذاشت در مرمت قلعه تا کی آید
 کرده با لشکر خود سمت آدهونی نهضت فرمود و در میدان کلبائین خمیره خرگاه آراست و بسیار جنگ
 پیغام فرستاد که لشکر سرکار از بس ترود و سوزی و فاقه کشی از دو ماه حیران است پس مبلغ
 مواجب و ماهه از روی حساب ده لک روپیه میشود باید فرستاد تا ناظم مذکور که از فکر تاراجی لشکر
 و سامان ثروت خود خواب و خور گذاشته بود آن پیغام و بال جاننش نمود اما بحسب اقتضای
 وقت چیزی از آن خزان چیزی برهن یور و جواهر گران بها جمع کرده ده لک روپیه فرستاد و اطهار
 دوستی بکر آشتی نموده بجای خود آسود نواب ظفر مند از آنجا پیشتر کوچیده بگو شمال
 دهنوسا که ملک بجندر گده و کنگیری بجا روبر غارت رفته نبواح کچن گده رسیده بود
 بر گماشت و محمد علی گهنوسا هم از راه کرک و سرهتی و دتل بر عقب لشکرش علم بر بزرگی برافراشت
 چونکه دهنوسا خبر تاراجی فوج مغول و مفتوح قلعه بلاری و گرفتن مبلغ زر نقد از ناظم آدهونی و
 رسیدن برای تنبیه تادیب خود شنید همت مردانگی باخته بطلب مقصود مرجع القهر
 مراجعت بحد در آباد نمود و اتفاقا قان لشکر نواب تارا یچو تو اقبش کرده بسا اسباب
 لشکر یانش و دو ضرب توپ چیل و پنجاه شتر و شکیانه و سه زنجیر نیل خمیر بردار به دست نموده
 برگردیدند و قتی که نواب بهادر لشکر مغول را بیک شبنون منمزم گردانیده بلاری تسخیر کرد
 مراد را و دارالمقر خور ابهر است بانی خان کارکن خود گذشته نزد دهنوسا رفته اقامت
 داشت و ترغیب تسخیر ملک بالا گهاٹ بشیر میکرد و حلیم خان حاکم کرپه و پالیکار عمیل در گنیز باغوا

همون فتنه انگیز اخبار نویسان نواب بهادر را شهر بدر کرده با فوج و سامان جنگی به دهنوسا
 موافقت کرده بودند هر گاه که او بر سخنان عرض گویان گوش رضانه نهاده راه دیار خود سر
 کرده بر سه شصت کیش فتنه جو نام بکمان های خود مراجعت نمودند و نواب از آن طرف

معاودت فرموده رونق بخش بلاری کردید که

ذکر تسخیر کوه گتی و سوند در و اسیر کردن مرار او مردم آزار
 فتنه انگیز رار و داد همون سال ۱۱۸۰ هجری

مرار را و باراد استیصال نهال حشمت و شوکت نواب جمد بلنج داشت نواب من کل الوجوه
 بطرفداری او پرداخته از خود مزاحم حالش نمی گردید بلکه محض تالیف قلوبش چچامی گفت
 اما از غایت شقاوت جبلی جوایمی وقت بدش بود بله بیست نیش عقرب نه در پی
 کین است بد مقتضای طبیعتش این است بد و در انهدام بنیان دولت خدا داد از ضرب و
 کلمات زبان و اشارات قلم هیچ قصور نمی کرد پیش ازین هم در ایام لشکر کشی ترک ما و کلا
 با هوش نواب از ترک سوال و جواب صلح دایمی مقرر و درست کرده بودند همون عقرب
 صفت نیش زنی کرده تحریص استیصال دولت خد بخش نموده صدره عظیم که عبارت از مقدمه
 چیرکولی است بحال نواب رسانید اگر چه این معنی نکند و الا شده و وجودش را باعث خلل محض
 و موجب فساد و عناد ارکان دولت خود انگاشته و ز فکر شکست او بود اما چون در میان
 راوند کور و بسالت جنگ رشته موافقت مخالطت مضبوط بود و در رزم و بزم با هم شرکت
 و مصادقت داشتند ازین سبب اندیشه معین بود که قول انا است بلیت و ددل یک شود
 بشکنند کوه را بد پر اکنندگی آردان به راه احمدی شکست لشکر مغول رفع اندیشه خاش گردیده و موافقت
 راوند کور بدهنوسا تمسک نزول لیش شده چون بنجا طر خطیر یقین کلی بود که تا بودن آن فتنه باز

ضبط و بسط این ملک بواقعی صورت نخواهد بست خواست که به دران فرصت اورا از میان
 بردار تا بعد بندوبست بلاری تسخیر کوه گتی و اسیر کردن آن فتنه کشی را اوجیه همت جهان کشا
 ساخته بآن طرف نهضت فرمود و مصلحتاً را و مذکور را که از لشکر و هونسابی نیل مقصود آمده
 در وارا مقرر گتی به تشویش و فکر دور و دراز افتاده بود بهانه ملاقات یاد فرمود چون او از دروا
 نام عقولات خود با وجود سلوک شایسته بی مزاجی نواب آگهی داشت ترسید مبادا که در
 عین ملاقات فتنه برپا شود که وبال جان گردد باین معنی راضی نشد نواب دیگر با پیغام داد
 که تعلقه سوند در ورا بست بصرف ما محتاج ضروری تو میگذاریم بلا عذر کوه گتی و غیره را که
 بحر است نمایان شهنشاهی بود بجانشینان دولت خدا داد سپرده خاطر خواه در تعلقه
 مذکور کامران باش آن بدکش چونکه سپاه و چشم بسیار برگرد خویش مجتمع دید از صواب دید
 رای جهان کشای پهلوتی کرده مستعد جنگ گردید نواب فرمان داد تا رساله اران
 مردم بار و پیاده از اطراف قلعه را مرکز و اردو میان گرفته جنگ توپ تفنگ در آنجا
 و از هر جانب صلابت کوچ و سیبها پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و سواران
 قزاق سب فرمان و الاشان کوه و جنگل را چنان محاصره کردند که آمد و رفت آدم را
 را محال میدید بلکه بنده را از حصار پر پرواز کشادن و مور و بلخ را از آنجا عبور کردن ممکن نبود
 هر چند را متحتمن خطوط بناظم پونه متضمن کیفیت خرابی خود و عزم نواب نوشتند مدد طلب نمود
 اما طایفه داران بار با قاصدان را گرفتند آوردند و نگذاشتند که امرای پونه ازین معنی
 خبردار شوند بالغرض تا رسیدن اجازت پونه که آخر از نوشته بسالت جنگ آشوب آهنگ
 معلوم هر کدام شد در سه ماه منقضی گشته و درین مدت کار بر اهل قسوه بغایت دشوار و تنگ
 گردیده بود و او محصور چون دید که عنقریب قلعه از تصرف خود بیرون رفته مال و منال مل و

عیال است مجاهدان لشکر اسلام خواهد شد علاوه برین آب قلعه کوهی که ایام تابستان بود چون دل مفلس خشک تر گردیده و ذخیره و سرب باروت مثل بنگام جوانی وفا نکرده لاعلاج دست داد پالی خان کار پرداز خود را بحضور وانه کرده اظهار اطاعت نمود و از جرایم و مایم سابقه عذر خواست نواب چون بر عجز و بونی و استغاثه او و قوت یافت نظر نوازش نشانمانه بر حال بهیچرگیش فرموده عنایت نامه خاطر جوی و دلداری مع قولنامه منیت جان و مال مصحوب کسایش بر میل داشته طلبیده تا او بسواری پاکلی بدو سه خدمتگاران فرار کرده فرود آمده داخل لشکر ظفر اثر گشت نواب خیمه علییه خالی ساخته او را فرود آوراند و کوه ثمان خود فرستاد و محل خاص یعنی در ولست زنانه اش را مع اسباب ضروری و پارچهای مستعمل و زیور زر و نقره کم بها با و از زانی داشته تمامی در و گوهرگران بها و زیور مصرع و دیگر اسباب لازمه دولتمندی و آلات حرب بیکار و اقمشته نفیس و گران قیمت بضبط خود در آورد و سر انجام و اثاثه رقاصان قوم تیلنگه که در عهد حکومتش طوایف بسیار جمع گشته بقدر دانی و زوریش حساب زیور و سرمایه شده بودند بلکه بعضی طوایف را مواضع جاگیر گذاشته بود و در وقت جنگ همه را بر بالای کوه در محصل او مذکور سپاه گرفت بودند از رضامندی و ایان آنها قیمت گرفت و داخل نایک سال محل زمانه خود نموده بمحله آن بعضی طوایف را به شهر کنج عام که جنوبی قلعه دار سلطنت برکنار جوی کاویری آباد کرده بود فرستاد و بعضی را به بنگلور وانه فرمود هر چند را و اسیر التماس باریابی حضور و شرف اندوزی حجاز نمودار شاد شد که بالفعل فرصت وقت مکالمه میسر داریم از شادانند تعالی بعد مراجعت به پشن بجمول مدعای شما پر و آخته آید پس و را بمجا فغان بهوشیار سپرده روانه پشن نمود و خود بدولت به بند و بست الکه سوند در همت گذاشت و در آن اثنا جاسوسان خبر رسانیدند که چهل هزار سوار مرهه بکومک مرار را و از طرف پوزنه خصت شده در و

و در وقت که نواب
سوند در آن راه
و در وقت که نواب
سوند در آن راه

بلادمی افراشت موافقت سازش کرده سعی جمیله بخیرائی آن ملک بظهور میسرسانید و ضرر
 کلی بحال خلق الله و سکنای آن دیار عاید می ساخت و طریق مردم آزاری باطراف مجانب
 پیموده در نفع خود میکوشید اگر چه حسب ظاهر تملق بسیار اظهار فدویت دولتخواهی مینمود
 لیکن باطن در از عاج و اندام بنیاد دولت خدا داد صرف اوقات میکرد چونکه قلع تمیج آن
 ششقه سرکش و نخوت شکنی آن غاور برای امنیت رعایا و برای لازم بل واجب بود خصوصاً
 کشنیا پردهان رای درگ که بارهائی سابقه حرکات مدیوات از دست پالیکار مذکور گوشمال
 خورده و ملک بتارچش داده بود ترغیب و تحریض بلیغ در تسخیر درگ مذکور کرده بلکه ادای مبلغ
 وجه صرف سرب باروت بدمه خود قرار داده نواب را بر این عزم جزم آورد و همدان اوقات
 چونکه نواب بکشایش قلیجات کوزی کوزه و جبر علیه ملکال مژو که در ضبط و اختیار برادران نسبتی
 آن غاور بود همت جهانگیری صرف نمود هیت جنگ را با لشکران به تنبیه پالیکار هرین هلی
 و تسخیر ملکش دانند که تفصیل آن ماجرا در وجه اجمال آنکه در حسینی که نواب متوجه گوشمال را گوهر
 بود شخصی از کارپردازان هرین هلی که نشوونمایافته نطل آن دولت و جمیع امور را هر سازد آن
 آن ریاست بود شرف ملازمت دریافت منسلک سلک ملازمان عمده و مامور کارش را همی
 پیادگان آن طرف گردیده رفت رفته بانکشاف راز و ماهیت جزو کل آن دولت
 پرداخته در فکر استیصال دولت خداوند نعمتان قدیم خود در افتاد چونکه پالیکار هرین هلی
 چک شوم شنکر نامی دانا بود بعد اطلاع بر این معنی بیم تاراجی ملک مال خورده پیش از طغیان
 آب بند تالاب مضبوط کرده عرضی متضمن روانه کردن شخص مذکور را از حضور بدارالمقر خود ایصال
 مبلغ زر پیشکش به عرضش اطلاع حضور داشت نواب با قبالی بن معنی پرداخته آن کار پردازخانه
 بر اندازد مع یک انچی و اله و ملک نرسونامی روانه نمود و آنها را در بند و بست کارسکار تا کید

آیکند فرموده بود چون نامبردار شوم شکر ملاقات نمود و بچرب زبانی و سخنان ابله فزونی
تسخیر قلبش کرده بجلعت خاصه و پدک موضع و جو مال مر و اید و حلقه دست مطلا سر فر از ساخته گفت
الحال قیام دولت ما برای زمین تست که هر گاه مثل تو ندیدم و نکو خوار قیام بطرف داری ما
پر دازد دولت ما را زوال کو پس دل آبه محض نجبین گفتگوی نادان نواز بدام تو و پر کشید آری

بیت خاطر نادان فرسید مرد عاقل بهر زمان از طعام و از شراب از خسلع و از زبان

و یکبار در جمیع امور ریاست و حل و عقد دولت خود و خیل مطلق العنانش ساخت حتی که
در خلوت و جلوت و در محل خاص یعنی در زمانه بار میداد و از اقسام اعتدی و اشرب به کام و زبانش
چاشنی حلاوت می بخشید از آنجا که قول بزرگان است **۵**

از بدان امید نیکی شستن محض خطا است پروری در چشم عقرب را اگر نیش زنده

نامبردار بغرور علاقه سرکار و ناز برداری پالیکار که محض صلاح وقت بود شیوه ظلم و تعدی بر کارکنان
آن راج مرعی داشته بدل آزادی غربا و رعایا همت گماشت بموجب ایامی سکنا می آنجا
رامیر بخانید بلکه هر چه که دلش منجوست بی ملاحظه عمل می آورد با وجود چنین مردم آزاری و غربا
کشی دست شهوت پرستی بر زمان جمیله غیر ملک در از ساخته بلا اندیشه تاراجی عصمت آهنا
می نمود پس خسلق الله از دست ستمش تنگ آمده بجا کم مستغاثی گشته جواب صاف می یافتند
که او هر چه صلاح دولت و ملک میداند میکند اگر چندی بر عملش تحمل درید اینجا سکونت و زبید و
الاراه امینت خود پیش گیرید بطور این حال اکثر ناموس پرستان آن دولت بیدل گشته حلا
بر اماکن و اواطن اختیار کردند و با این دل شکنی های خاص و عوام پالیکارند کوز بیچ و متعریض
احوال آن فتنه بلاد می گشت بلکه هر روز بانعامات و نوازشات خوشدل می ساخت تا
آنکه روزی صبحی اسپ خاصه با ساز و سامان طلا و مرصع زمین طلبیده بید و کد بسیار و در پاران **سوال**

کنایند و رخصت خانه نمود از آنجا که نزدیک رسیده بود که از ظلم و تعدیش رخصت عظیم در بند و بست
 دولتش براه باید پالیکار مذکور کرد دقیق بکار برده همون روز وقت ده ساعت چند کس را
 با سلاح در کمین داشته او را اندرون یوان خانه خاص طلبیده گفت که بجلوت چیزی گفتنی هست
 بطرف حجره که آماده تمام کارش بود اشاره ساخت همین که نادان اجل گرفته با نظرف
 شتافت سر خود را زیر تیغ پاداش نهاد و از مردم آزاری دارست بجز در وقوع این واقعه
 پالیکار مذکور مصلحتی گفت دست خود را از قلمش چاک نموده خونچکان انجمنی و اله حضور را
 طلبیده و گفت حادثه طرفه ناشیندی دارد که با وجود چنین لطافت و خاطر داری و پرورش ما
 آخر آن لیم الطبع طور حرام خوری خود نگذاشته چه بے تکلف خواست که بر من خنجر بیداد
 کند و خود وارث ملک مال من شود در این صورت ملازمان خیر خواه ما کارش تمام ساختند
 این معنی چنانکه دانی با الفاظ و مضمون شایسته اطلاع حضور باید ساخت تا مظن در دگر
 بلازمان حضور راه نیا بد این بگفت و بطریق اخفا جمیع اثاثه خانه مقتول هر چه که جمع
 شده بود طلبیده داخل تو شکنجه نمود و شباشب بغم خود داری و حفاظت حال و مال تمامی
 زنان علاقه خود را مع خزان و دیگر سامان ضروری آن طرف جوی تنگ به در روانه کرده جریده
 مع سوار و پیاده خود بکوستان ناراین گیر اشتافت و دارالمقرابحراست خیر خواهان شجاعت
 شعار گذاشت چون عرضی انجمنی و اله بطور مقدمه صد فایه حضور نواب گردید یقین نفرس فرمود که
 البته پالیکار حیل بر این بگفته به بیم انکشاف راز حرکات و سکنات خود چنین جرات کرده باشد
 بغضب تمام و بگرم جوشی داب و عرب ملک داری لشکری آن طرف روانه فرمود فیض الله
 خان همیبت جنگ که به دانانی و کار آگهی یکتائی دشت اگر چه مطابق امر جلیل تقدیر بلیغار
 کرده بمیصره قلعه اوجینی و گولور پرداخت و بعبرت نهامی سواران را بتاخت و تاراج

دیهات نامزد ساخت اما به لطایف اخیل پالیکار را بدام فریب خود در کشید و سخنان
 معقول متناسب ساخته براه راست آورد چنانچه پالیکار را ندانستند دور و دراز کرده بجزوا محاج
 و نمایان پیش آمده بگذاشت هفتاد هزار روپیه نذر جریانه سوائے زیر پیش کش مقررہ التماس عفو
 تقصیر خود نموده و کیلی را نزد خان موصوف فرستاد او دولتخواه عرض داشت پالیکار مع عرضی خود
 روانه حضور ساخت چونکه نواب را بند و بست بلا درگ منظور بود و صلاح وقت خلعت معانی
 تقصیر و سند بحالی تعلقه معرفت خان موصوف فرستاده مع نقد مقررہ او را برای مدد طلبید
 پس پالیکار مذکور خاطر جمع بدارالمقر خود رسیده دو هزار پیاده و ستمصد سوار کومک مع مبلغ
 مذکور را بلاغ حضور داشته بجای خود آسود نواب از تسخیر کوری کوٹہ و گن کپتہ و مولکال مرود و دیری
 وغیرہ فراغت یافته تها بنجات معقول در هر قلعہ قائم کرد هر چند پالیکار درگ را معرفت
 دیگر پالیکاران که بمره لشکر نصرت اثر بوزند برای گذارستن دارالمقر خود بمتصدیان حضور
 قبول کردن نوکری حضور تقبر جاگیر خیابا هزار و پیرتیم و ترسیل نسر بود هر گاه قوت
 مجادله و طاقت مقابله با سپاه شجاعت و سنگاه حیدری در خیر حوصله خود حساس منبند
 علاج واقعہ را دران دید که قلعہ درگ را که بزرید حصانت و استحکام امتیاز تمام دارد بدخا
 و ادوات حرب پیکار و اسباب قلعہ داری ملو و معمور کرد و بغرور و نخوت پوچ گوشش
 حقیقت بر ارشاد و مواعید نواب نکرده بیشتر از بیشتر در مقام مخالفت در آمد گناہ های
 اطراف قلعہ ابر پیاده های جرار که قریب بیست هزار پیاده و دو هزار سوار خونخوار است
 کرده بود و آلات جنگ مضبوط کرده مستعد محاربه گشت و سرداران کفار یک دل یک
 زبان شده بر عزم جدل مجاهدان اسلام پیمان را بسوگند مؤکد ساخته جبر استیبار
 آقامی خود روی به ترتیب سامان لازمہ ندم آوردند نواب بالشکرگران و آتشخانه

عدو برین بسعی یک سال گماشتهای اطراف قلعه بعد تلف هزاران مرد کار گرفت چون
 بجوالی آن حصار متین رسید فرمان داد تا فدایان ناموس پرست قلعه را گرد گرفت
 طرح جنگ در انداختند و هر روز این ضلالت میسوخ و مکمل کشته از حصار بیرون شتافتند
 باوغازیان عظام کوششهای مردانه می نمودند از یک جانب خوانین باشوکت فوجداران
 باحشمت با سایر دلوران در برابر گروه گمراه آمده بضر تیرخار اشکاف و شمشیر آیدار
 هر روز جمعی کثیر را بدار البوار می فرستادند و تمامی بیداران لشکر فیزی حسب فرمان والا
 شان به تیشه های کار آگهی و تبر چاکبستی بنیسه اطراف کوهیچیه های قلعه را تراشیده خار
 مستحکم بروی محصوران بر بستند و باتریهای توپچیان مستقیم زیر دامن کوهی که غربی قلعه
 واقع شده است بنا کرده اتواب قایم نموده بشکست و رنجیت حصار جنگی مشغول گردیدند
 باندک زمان اگر چه دیوار قلعه بنجاک برابر گشت و مرج و باره رنجیت شده پناهی نماند اما
 محصوران هر شب دیوار تازه از گل حادث کرده مستظهر خود می ساختند و از قلعه بیرون آمد
 شور قیامت بریزیدار ان مورچه میرنجتند و سر با می شهیدان را چون گل سرخ در رسن هموا
 کشیده در گلوی خود مانداخته بر می گردیدند و از سردار خود انعامات شایسته می یافتند چون
 بر خاطر خطیر این معنی خطور کرد که ایام محاصره بامتداد کشید با وجود مساعی جمیل فدایان
 اعدا شکن آن سرکش هنوز زیر نشد محمد علی را بجای که و اضافه میدوار ساخته بخصویاد فرمود او
 در جواب عرض نمود که از درویش چکار آید و از تارک دنیا دنی چه میخواهید نواب کجین
 جواب گستاخانه ظاهرا بیش از پیش بر همی خاطر و انموده علی زمان خان و پدر از زمان خان
 و غازی خان را با حصارش فرمان داد تا آنها بچیز خاصش فته بسنجان نرم و گرم و افغانید
 بحضور آوردند نواب مکرر بوفور جوششش پرورش کلمات عتاب آیات بر زبان مبارک

رانده ارشاد ساخت ای صاحبان بگوئید که کمینه ترین ملازم چون شستران و فیلان بخشید
 مابد دولت چه بخشیم ندما عرض کرد بدلی تقصیر کبیر است لکن بمقتضای مزید عنایات خداوندی بعفو
 جرمیش باید پرداخت که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ اودمان دریده بمیلاحظه باوصف
 اشارات مصاحبین عرض کرد که قبلاً گاه آن بخشش محض ترقی دولت ملازمان الا بود
 مصرع که مزدور خوشدل کند کار بیش قوله انا است بخشش جاگیرت لایات
 ونوبت و نقاره و اضافه مناصب موقوف بر ذات والا است بالغرض بعد ارشاد است
 کلمات پند آمیز خلعت بحالی سرداری مع پدک و جو مال و مرادید عنایت ساخت اودر
 عوض تشریفات خلعت عرض اضافه تا هیانه مردم متعین خود نمود از نیکه بخشیدلی تمام
 در کار سر کار موقوف نخواهند کرد نواب بعد رد و بدل بسیار دور و پیه فی سر آسامی اضافه
 کرده بگو شمال دشمنی کتایش تسعه نامزد فرمود چون کند آن شجمع در مردم خود رسید پدک و جو مال
 خلعت گران بها فروخته در وجه تمیض سباب ضیافت طلبیده طعام لذیذ پزائیده بفقرا و همراهم
 خود خورانید همون شب بر باتری که بنی قلعه توان گفت بلکه مدار بند و بست کو هر سا
 همین جا بود با پیادگان هر پن اهل درای درگ مانند شیر شمناک حمل کرده گرفت و با چهار
 رساله مردم بار و دوزار پیاده و شش ضرب توب قیامت آشوب پامی ثبات قائم
 کرد پس سردار اهل حصار باد و سه هزار کفار اجزم استخلاص آن مکان سعی موفوره بجا آوردند
 اما هر بار فرود نیض کر الله نصر اگوش هوش سپاه اسلام میرسید چون روز بروز آثار عجز بر
 صفحات حال سپاه خصم ظاهر میگشت دیگر تاب محاربه مجاهدان غازی نمانده ترس و بیم
 براوشان مستولی گشته و دیگر بار قدم از حصار بیرون نه نهادند آنچنان حال اهل
 حصار تنگ گردید که بانه پیشه تاراجی مال ناموس جوق جوق از هر فرقی بهانه بهر آب

از حصار بیرون آمده در لشکر نواب می پیوستند تا آنکه پنج ششش هزار کس صرف از قوم
 بیدر مانده بجز است کوهی پراپر داخته کوشش مردانه می نمودند چونکه نواب بهادر سردار
 اهل شرک و ضلال را بیج و محافظان برج و باره را قوی دید دانست که سهلا قلعہ مفتوح
 نخواهد شد درین مهم مفت لشکر بان جلالت کیش خود را ضایع ساختن است پس
 پنج هزار سپاده و دو هزار جوان بار و هزار سوار را به پناه کوهیچه نامی اطراف در کمین داشتند
 آنها را فرمان داد که وقت قابو یکا یک در تاخته قلعہ تسخیر کنید و پالیکار سرکش را اسیر و
 دستگیر سازید خود بدولت از پای قلعہ برخاسته شمال رویه بفاصله چهار فرسنگ مضرب
 خیمام و اعلام ساخت اراده نواب چنان بود اگر او قلعہ گذاشته بشوخی و دلیری تعجب
 نماید از اطراف بر او هجوم کرده سرش چون کوی علاج بچوگان شمشیر بردارد و یا برگنه
 قصبات و قریات متعلقه درگ را ابایالت و حراست یک یک پالیکار براج گذار تقسیم سازد تا
 آنها با مید ترقی خود بهتر بدیر و حیل که دانند او را دستگیر خواهند کرد و روز کوچ بمصالح
 مورچال که از چوب غیره مبلغ خطیر فراهم آورده بود آتش زد آن زمان مردم قلعہ
 به شوخی تمام پرکنگرهای اطراف قلعہ برآمده طبل و نقاره زده چون سگان شکاری با گلهای
 عو عو برداشته بودند و میر علی رضا خان از همون مقامات مع لشکر خود بنا بر ادای
 مراسم شادی کتختالی خود که او در خانه میر غلام علی خان عرف کلو صاحب جاگیر سلین پلی
 خواستگاری کرده بود نیز بدیر یافت عزم و طریق رسوخیت حلیم خان و وصول پیشکش
 از دستوری یافته لطف بلا که در پست تافت خود بدولت همونجا یک هفتہ مقام
 فرموده بود در آن که زمان وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم آیات جیدری غنقریب
 روداد چه پسران حارس الکه جبریل که او حسدرگ و اله می شد و در ایام محاصره او نیز

متخصص بود از پالیکار خست پرتش صنم که دیش زبرد امن کو بجه که بفاصله یک فرسنگ بود
گرفته با چند پیاده و سوارش تا فتنه عرض گویان این معنی را بالعکس گوش گذار پالیکار
ندکور ساختند که برادران نسبتی تو بر حسب اشاره پدر خود باین اراده که سعادت اندو حضور
نواب بهادر شده سوال جواب و گذاشت جاگیر ات خود درست ساخته بفرغ
خاطر کامرانی کنند رفتند و نادان بجزو استماع این کلمات لایعنی سوء الظن از آنها
گشته اشاره کرد تا جلادان بیباک در تاخته سر بی گناه خسر شرح ابریدند و خانه اش را
آتش عارت در سوختند چونکه پسرانش را که مشغول پرتش صنم سراز سجده بر بنداشته
بودند خبر قتل شدن پدر و عارت خانه رسید پس متحیر و متفکر تر گشتند این معنی باعث
تغییر مزاج آنها بتازگی شد تا هر دو برادر در صلاح کار خود باید گیر مشورت کرده چست تر
از برق و باد عمان غنیمت به شکر فیروزی معطوف داشتند و بواسطت وکیل پالیکار
هر دو نوبلی که آنها از پالیکار ندکور همون نسبت خویشی داشتند سعادت مجرای نواب
در یافته خال ضدل فدویت بر ناصیه عقیدت دلی خود باز ده بخلاع و انعام شاهانه مباد
اندو خند چونکه عنایت سند بحالی تعلقات آن فدویت کیشان بعد تسخیر درگ ندکور مقرب
گردید هر دو برادر ترغیب و تحریص بکشایش حصار درگ بیشتر کرده مزاج و حاج را بر آن آوردند که
نواب بر حسب معروض آن دولتخواهان رازدان باز متوجه آن مهم گشته و سرداران با
شوکت و فوجداران با صولت بفتح حصار نامزد فرمود تا غازیان شیر دل در مدت یک
هفته وادق لشکر و خصم افکنی داده از راهیکه سراجیان یعنی آن دو برادر ندکور نمودند چنانکه
چشم قیاس دیده بصیرت و هم و خیال و الاطران جهان پیا گاهی مشاهده نموده بود
حالات اعدا شکن بعل آورده بانگ سعی سلک جمعیت محفوظان حصار گسیخته چون اوراق منتشر